

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

گزیده ای از دو کتاب

دوره دوازدهم، شماره دهم

نام جزوه: گزیده‌ای از دو کتاب
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

- شيعه کيست؟..... ۷
- شيعان نجات يافتگان هستند..... ۱۰
- مناظرات بين من و برخى از علمای شيعه..... ۱۸
- دست يافتن به کتاب «المراجعات»..... ۱۹
- عرضه کردن مراجعات به برادر دانشمند..... ۲۱
- اولين واضع اسم شيعه..... ۲۴
- کتاب آن گاه ... هدايت شدم..... ۳۶
- آغاز تحوّل..... ۳۶
- ترديد در ادامه تحقيق..... ۳۶
- گفتگو با يکى از علما..... ۴۱

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵

خدا را سپاس که ما را موفق گرداند تا مطالبی -
هرچند کوتاه و اندک - در فضایل اهل بیت پیامبر
عظیم الشان اسلام (علیهم السلام) بنگاریم. سعی ما این
بود که در بیان فضایل، به احادیثی تمسک جوییم که
توسط علمای اهل تسنن در کتب مختلف نگاشته
شده است. بر صاحب عقل و فضایل است که با دقت
کامل در آنچه بیان شد، نظر نماید و تفکری در مرتبه
عقلانی داشته باشد تا با بصیرت و روشن بینی و دور
از تعصب محیطی و زمانی و مکانی به آنچه حقیقت
و واقعیت دارد روی آورد و به حکم عقل که رسول و
حکَم باطنی است، پاسخ مثبت دهد. و دراین رابطه،
علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین انطاکی -
رحمة الله علیه - و دکترسید محمد تیجانی سماوی -

دام عزه - را الگو قرار دهد که با تحقیق و بررسی دقیق، و دور از شرایط و جوّ حاکم بر خانواده، محیط و مردم، به ندای وجدان و عقل و حقیقت انسانی خویش - که طالب رشد و کمال معنوی است - پاسخ مثبت دادند و با آگاهی تمام به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) تمسک جستند تا در متد «لن تضلّوا أبداً» قرار گیرند. در این جا به بیان برخی از مطالب دو کتاب: «لماذا اخترت مذهب الشیعه»، مذهب اهل البیت (علیهم السلام)» و «آن گاه... هدایت شدم» تألیف آن دو بزرگوار می پردازیم تا به علت پذیرش مذهب شیعه از سوی آنان آگاه شویم. قبل از بیان آن علت، لازم است معرفی اجمالی از شیعه (به

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷

نقل از کتاب مذهب اهل بیت (علیهم السلام))
اشاره کنیم.

شیعه کیست؟

شیعه طایفه و گروهی هستند که از حق و حقیقت خاص برخوردارند و در میان خلق خدا، بهترین آن‌ها می‌باشند؛ گروهی نجات یافته که به ولای خدا و رسول و ائمه اطهار (علیهم السلام) چنگ زده و در حد امکان به شناخت پیشوایان خود نایل شده‌اند و دشمنان خود را نیز شناخته و با آنان آن‌گونه که سزاوار آن‌هاست عمل می‌کنند.

این‌ها خدای یگانه را - که شریک و مثل ندارد - می‌پرستند. به رسالت پیامبر بزرگ، محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله وسلم) و ولایت امام

۸ / گزیده ای از دو کتاب

امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (علیه السلام) و امامان
بعد از او که یازده نفرند، ایمان دارند.

امام حسن مجتبی (علیه السلام)؛ امام حسین
(علیه السلام)، شهید کربلا؛ امام علی بن الحسین
السجاد (علیه السلام)؛ امام محمد بن علی
الباقر (علیه السلام)؛ امام جعفر بن محمد
الصادق (علیه السلام)؛ امام موسی بن جعفر
الکاظم (علیه السلام)؛ امام علی بن
موسی الرضا (علیه السلام)؛ امام محمد بن علی
الجواد (علیه السلام)؛ امام علی بن محمد
الهادی (علیه السلام)؛ امام حسن الزکی
العسکری (علیه السلام)؛ امام الحجة المنتظر
المهدی (علیه السلام).

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۹

و او به زودی در آخرالزمان ظهور خواهد کرد
و زمین را پر از عدل خواهد ساخت بعد از آن که پر از
ظلم و جور گشته باشد. (به کتب دو فرقه مراجعه کن
تا به علت بقاء و طول عمر او آگاه شوی) شیعیان
نماز می خوانند؛ زکات و خمس می پردازند؛ روزه
می گیرند؛ حج می روند و در راه خدا با اموال و جان
خویش مبارزه می کنند. آن چنانکه خدا و رسولش امر
فرموده است. و در راه خدا از ملامت ملامت کنندگان
هراسی ندارند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند
و به جانب خیرات سرعت می گیرند و تمام واجبات
را انجام می دهند و از تمام حرامها نهی می کنند.

شیعان نجات یافتگان هستند

سبب نجات آن‌ها - علاوه بر آنچه گفتیم - امتیازشان از سایر گروه‌های اسلامی است. آن امتیازی که در حدیث مورد اتفاق دو فرقه وارد شده است.

«ستفرق أمتی علی ثلاث و سبعین فرقة کلها فی

النار إلا فرقة واحدة»؛ به زودی، امت من ۷۳ گروه می‌شوند؛ جز یک گروه، بقیه اهل جهنم هستند.

ملاحظه کردیم که تمام امت اسلام یک شعار دارند و آن «لا إله إلا الله»، محمد رسول الله است. پس، اگر تمام فرقه‌ها را اهل نجات بدانیم، حدیث را تکذیب کرده‌ایم و اگر هلاکت همه آن‌ها معتقد شویم نیز حدیث را دروغ پنداشته‌ایم. بنابراین، گروه نجات یافته - آن چنانکه گفتیم - کسانی هستند که به

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۱۱

ولای اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) روی آورده‌اند. دلیل نجات این‌ها، دلیل‌هایی که نزد دو طرف (شیعه و سنی) موجود است.^۱

پس، به‌طور مسلم، این فرقه نجات‌یافته بر سایر فرقه‌های اسلامی امتیاز پیدا می‌کند؛ امتیازی که فرقه‌های دیگر آن را اخذ نکردند. و آن «تولی» و «تبری» است. و اعتقاد این‌هاست که امامان و آقایان، و رهبران و شفاعت‌کنندگان این‌ها نیز معصوم هستند.

۱. مؤلف «مذهب اهل بیت» در ص ۲۷۳ کتاب، به بیان احادیثی پرداخته که در مدح شیعه و پیروان علی و اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده است. و بزودی برخی از آن احادیث را خواهیم نگاشت.

ای خواننده بانصاف و کریم و مؤمن! تو رابه خدا سوگند، آیا چنین افرادی را می‌توان کافر، مشرک، مرتد و مهدورالدم دانست و به آنان، انواعی از تهمت‌های باطل، افتراها و گفته‌های دروغین وزشت را داداشت. چنان‌که «ابن تیمیه، ابن حجر و قصیمی و خفناوی و موسی جارالله و احمد امین و جبهانی» روا داشته‌اند. و حتی مجرم شیخ نوح، به کفر و قتل شیعه و اسارت زنان و به تاراج بردن اموالشان و اسارت و بردگی فرزندانشان فتوا داده است.

...ای خواننده! می‌دانی گناهشان چیست؟

گناهشان این است که به خلافت و امامت غیر پیشوایان خود هرگونه که باشند اعتراف نمی‌کنند. و

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۱۳

می‌گویند: خلافت برای اهل بیت (علیهم‌السلام) است؛
از ابتدای بعثت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) تا
پایان دنیا.

تو را به پروردگارت سوگند، آیا این گناهی
است که کفر و ارتداد را به ارث بگذارد؟ ولا حول
ولا قوت إلا بالله.

...اینها دارای خدماتی بزرگ و موقعیت‌هایی
اسلامی و مورد سپاس هستند و مسلمانان شیعه به
این‌ها افتخار کرده‌اند و دنیا مملو از کتب این‌هاست،
به حدی که قابل شمارش نیست، و بر توست که به
کتاب (الذریعة فی تصانیف الشیعه) تألیف مجتهد اکبر
شیخ آقابزرگ تهرانی، مراجعه کنی. ایشان مؤلفات و
کتاب‌هایی را که به آن‌ها دست‌یافته فهرست کرده

است. و درعین حال، این یک قسمت کوچک و اندکی از آن تألیفات است.

در میان این‌ها، علما، فقها، حکما، فلاسفه، متفکرین، سلاطین، وزرا، ادبا، شعرا، نویسندگان، منجمین، ریاضی‌دانان و فلک‌شناسان، مهندسین، اطبا و ارباب صنایع و نابغه‌ها و مشاهیر وجود دارند. و به راستی زمین پر وسعت خدای متعال را براز علم و عمل کرده‌اند.

وامام اکبر، فقیه اسلام، راحل عظیم، سید ابوالحسن موسوی اصفهانی (ره) به راستی مساجد و مؤسسه‌هایی را در مناطق مختلف دنیا بنیان نهاد. نیز امام بروجردی (رحمة الله علیه) مبلغین را به اقصای نقاط عالم فرستاد و مساجد بزرگ و معابد آباد

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۱۵

شده ای راز جمله در امریکا، آلمان، لندن، و پاریس
بنا نهاد.

علامه کبیر مجاهد، شیخ محمد مرعی امین
انطاکی در علت پذیرش مذهب شیعه، در صفحه
یازده کتابش می نویسد:

اسباب و علت هایی که مرابه مذهب
اهل بیت (علیهم السلام) کشاند زیاد است که برخی از
آنها را ذکر می کنم.

۱. فهمیدم که عمل به مذهب شیعه مجزی و
کفایت کننده است و بدون شک سبب برائت ذمه
می شود. و بسیاری از علمای اهل سنت از سابقین و
لاحقین به این مطلب فتوا داده اند؛ از جمله آنها،

همکار ما شیخ محمود شلتوت (ره) استاد دانشگاه الزهرا فتوا داد؛ فتوایی که در جهان اسلام منتشر شد.

۲. با دلیل‌های قوی و قاطع و حجت‌های حق و ثابت و روشن - چون خورشیدی که در اواسط روز ساطع و درخشنده است و فقط پرتو نور اوست که وجود دارد - حق بودن مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام) نزد من ثابت شد. و این، تنها مذهبی است که شیعه آن را از اهل بیت و آن‌ها از جدشان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌واله‌وسلم) و او از جبرئیل با عظمت گرفته است.

۳. وحی در خانه اهل بیت (علیهم‌السلام) بوده و اهل بیت آگاه‌تر و عارف‌تر از غیر خودشان به آنچه در خانه هست می‌باشند.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۱۷

۴. بسیاری از آیات وارده در قرآن مجید، که بر مدعای ما دلالت دارد.^۱

۵. بسیاری از احادیث و اخبار رسیده از پیامبر بزرگ (صلی الله علیه واله وسلم) که برهان گویا و روشنی بر این مطلب است. و دو فرقه (سنی و شیعه) در کتاب‌هایشان به بیان آن‌ها پرداخته‌اند..... و دلایل بسیاری از کتاب «الشیعه و حجتهم فی التشیع» آورده‌ایم، به آنچه در آنجاست مراجعه کن که تو را کفایت می‌کند. نیز به کتاب «المراجعات» رجوع نما، بخصوص به مراجعه چهارم. آنچه که تو را قانع سازد

۱. آیاتی که به عنوان دلیل بر مدعای خود ذکر کرده‌اند در ص ۴۴، ذیل عنوان «الشیعه و القراء» آورده است و این بحث به آیه تبلیغ ختم می‌شود. و در آنجا حدیث غدیر را به طور مفصل مورد بحث و بررسی قرار داده است که تا صفحه ۱۲۰ ادامه می‌یابد.

خواهی یافت، اگر منصف باشی و الا عذر تو جهل
توست.

مناظرات بین من و برخی از علمای شیعه

از جمله عواملی که مرا به مذهب شیعه دعوت کرد،
مناظره های بسیاری بود که بین من و برخی از علمای
شیعه انجام گرفت. و در حال مباحثه، نفس خود را
مغلوب می یافتم؛ ولی آن را بر خود هموار ساخته،
دفاعی مغلوبانه می کردم. با توجه به اینکه من به
حمدالله اطلاع گسترده و علم وافری در مذهب
شافعی و غیر آن داشتم، زیرا حدود ۴۱ قرن نزد
علمای بزرگ و بزرگانی که بر کرسی استادی الازهر
نشسته بودند، شاگردی کردم، در این مباحثات برای
من گواهی های قطعی حاصل شد. چنانکه بیان داشتم.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۱۹

و برآستی مناظره بین ما زمانهای بسیاری به طول انجامید که کمتر از سه سال - تقریباً - نبود و به برآستی در نفس من شکی نسبت به مذاهب اربعه پیدا شد به لحاظ اختلافات کثیری که در میان آن‌ها وجود دارد...

دست یافتن به کتاب «المراجعات»

و سرانجام به کتاب پر ارزشی از پیشوایی عظیم الشان دست یافتم. و آن کتاب مقدس «المراجعات» تألیف فقید الامه الاسلامیه آیت الله العظمی، امام اکبر و مجتهد اعظم سماحه السید عبدالحسین شرف الدین الموسوی العاملی - قدس الله روحه الطاهره و أسکنه فسیح جنته مع أجداده الطاهرين - است، کتابش را گرفتم و شروع به بررسی دقیق او نمودم و در

مقالاتش با دقت نظر تدبیر کردم. پس، بلاغت آن و سبک عبارات و گوارایی الفاظ و معانی نیکوی آن - که کمتر نویسنده‌ای مثل آن رادار است - مرا مبهوت ساخت. پس، در این اثر ارزشمند و کتاب بزرگ و آنچه در آن از قضاوت‌ها و نزاع‌ها بین مؤلف و شیخ اکبر الشیخ سلیم البشیری استاد دانشگاه الازهر بود به تفکر پرداختم تا آنجا که قضاوت‌های آن را با دلیل‌های قاطع و حجّت‌های رسا دانستم که زبان خصم را می‌بندد و حجّت را بر او تمام می‌کند. و دیدم که مؤلف عظیم الشان، در استدلال‌های خود بر خصم، به کتاب‌های شیعه تکیه نکرده است؛ بلکه بر کتب سنت و جماعت تکیه نموده است. تا در پاسخ بر طرف مقابل رساتر باشد. به همین لحاظ، آنچه بر

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۲۱

قلم شریفش جاری شده بود بیش از پیش مرا متعجب می ساخت. و شبی بر من نگذشت جز این که کاملاً به حق و صواب بودن شیعه قانع شده بودم و این که اینها بر مذهب حق و ثابت از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) و از اهل بیت طاهرین (علیهم السلام) هستند و حتی برای من کمترین شبهه ای باقی نماند. و اعتقاد پیدا کردم به این که شیعه، آن گونه نیست که مخالفین عنوان می کنند. (از طعن ها و بدنامی ها و گفته های باطلی که مطرح می کنند)

عرضه کردن مراجعات به برادر دانشمند

سپس در صبح آن شب، کتاب شریف را به برادر مهربانم، دانشمند علامه و تنها حامی ام شیخ احمد امین انطاکی - حفظه الله - عرضه داشتم. به من گفت:

این چیست؟ گفتم: کتابی است درباره تشیع از نویسندگان شیعه. سه مرتبه گفتم: آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن؛ آن را از من دور کن. من کتب ضلال و گمراهی است و نیازی به آن ندارم. من از شیعه و آنچه به آن اعتقاد دارند، متنفرم.

گفتم: کتاب را بگیر و بخوان ولی به آن عمل نکن؛ قرائت و مطالعه آن که به تو ضرری نمی رساند. کتاب را گرفت و با دقت و کوشش آن را مطالعه و بررسی کرد و آنچه برای من از حقانیت شیعه حاصل شده بود، برای او حاصل شد و گفتم: به راستی شیعه بر حق و به راه صواب است و غیر اینها خطا کارند.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۲۳

من و برادرم مذهب شافعی را ترک گفتیم و بر مذهب شیعه جعفری امامی گردن نهادیم. و به سبب تمسک به مذهب جعفری که همان مذهب اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) است، آرامش خاطر پیدا کردم و دانستم که با پیوستن به مذهب عترت رسول (صلی الله علیه واله وسلم) به نهایت مطلوب دست یافته‌ام. بر همین اساس، اعتقاد یقینی یافتیم که در حقیقت، از عذاب الهی نجات یافته‌ام. و در مرتبه دوم خدای متعال را به جهت نجات تمام خانواده‌ام و بسیاری از نزدیکان و دوستانم و ... سپاس می‌گوییم. و این، فضل و نعمتی از جانب خدای متعال است که قدر و ارزش آن جز برای خدا معلوم نیست. و حدیثی

که شیعه و سنی برآن اتفاق دارند، گفته رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) که فرمود:

«مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق و هلك»؛ مثل اهل بیت من، همچون کشتی نوح است؛ کسی که برآن سوار شد نجات یافت و کسی که آن را ترک کرد، غرق شده و هلاک گشت. از خدای جل و علا درخواست می کنم که برای خشنودی اش ما را به ولایت و حَب این ها موفق گرداند. به راستی خدا گرامی ترین مسؤول و صاحب اجابت است.

اولین واضع اسم شیعه

اول کسی که اسم شیعه را برای پیروان علی(علیه السلام) قرار داد، رسول خدا(صلی الله علیه

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۲۵

واله وسلم) بود. او سنگ اساسی را نهاد و اولین بذر را کاشت. و امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) به اثبات رساننده شیعه است و شیعیان در آن وقت، به شیعه علی بن ابی طالب (علیه السلام) معروف شدند.^۱

ابن خلدون در مقدمه اش می گوید: بدان که

شیعه در لغت به معنای رفیق و پیرو است و در عرف فقها و متکلمین از گذشتگان و بعد آنها بر پیروان علی و فرزندان آن حضرت (علیهم السلام) اطلاق می شود... واحادیثی که براین مطلب دلالت دارند از طریق بزرگان علمای سنت و جماعت، چه برسد از طرق شیعه، نزدیک به حدّ تواتر - بلکه متواتر - وارد شده

۱. لماذا اخترت مذهب الشيعة، ص ۲۷۳.

است. وما برای روشن شدن حجت و تمام شدن استدلال به نقل برخی از آن ها از طرق اهل سنت می پردازیم.

ابن حجر، در «صواعق محرقه» از ابن عباس روایت کرد که گفت: وقتی آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ...»^۱ نازل شد، رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: اینان بهترین (خلق) تو و شیعیان تو هستند. تو و شیعیانت روز قیامت، در حالی که شما از خدا خشنود هستید و خدا از شما خشنود، می آید و دشمنانت بسیار عصبانی بوده و از جهت سختی، سربه هوا و چشم بسته می آیند.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۲۷

امیرالمؤمنین (علیه السلام) عرض کرد: دشمنان من
کیانند؟

فرمود: «کسی که از تو بیزاری جوید و تو را
لعن نماید...»^۱

حموینی شافعی در «فرائد السمطين» به سندش
از جابر روایت کرده که گفت: ما در محضر
پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) بودیم که
علی (علیه السلام) وارد شد. پس، رسول خدا (صلی الله

۱ . روی ابن الحجر فی «الصواعق المحرقة» له عن ابن عباس، أنه قال: لَمَّا انزل الله تعالى: «إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية الخ» قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لعلی (علیه السلام): هم أنت وشيعتك، تأتي أنت وشيعتك يوم القيامة راضين مرضيين ويأتي عدوك غضاباً مقمحين. قال: من عدوى؟ قال: «من تبرء منك ولعنك...» مذهب اهل البيت، ص ۲۷۴.

علیه واله وسلم) فرمود: برادرم به نزد شما آمد. سپس فرمود: به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، این مرد و شیعیانش در روز قیامت از سعادت‌مندان هستند...»^۱

خوارزمی در مناقبش از منصور دوانیقی طی حدیثی طولانی روایت کرده که پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) فرمود:

۱. و روی الحموینی الشافعی فی «فرائد السمطین» بسنده عن جابر قال: کنا عند النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) فأقبل علی (علیه السلام) فقال (صلی الله علیه وآله وسلم): قد أتاکم أخی ثم قال: «و الذي نفسي بيده ان هذا و شيعته هم الفائزون يوم القيامة...»؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۵.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۲۹

«به راستی علی و شیعیانش فردای قیامت با ورود به بهشت، به مطلوب رسیده و از سعادت‌مندان هستند.»^۱

نیز وی در مناقبش این گونه روایت کرده است:
...در فتح خیبر، وقتی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) برگشت، حضرت (صلی الله علیه و اله وسلم) فرمود: «اگر نبود به این که گروهی از امت من درباره تو بگویند آنچه نصارا درباره عیسی گفتند، راجع به عظمت تو مطلبی می‌گفتم که بر هیچ جماعتی نمی‌گذشتی جز این که

۱. و روی الخوارزمی أيضاً فی «مناقبه» عن المنصور الدوانیقی فی حدیث طویل عنه (صلی الله علیه و آله وسلم) منه: «و إنَّ علیاً و شیعتہ غدأ هم الفائزون یوم القیامة بدخول الجنة»؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۷۶.

خاک زیر قدم های تو را برمی گرفتند، و از زیادی آب وضو تو طلب شفا می کردند. لیکن همین قدر کافی است که تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی. و من از تو باشم و تو از من ارث ببری و من از تو ارث ببرم؛ جز این که پیامبری بعد از من نیست و تو ذمه مرابری کرده (و بدهی مرا می پردازی) و بر سنت من مقاتله می کنی. و تو در آخرت نزدیکترین مردم نسبت به من هستی و تو اوّل کسی هستی که در کنار حوض بر من وارد می شوی و اول کسی از امت من هستی که داخل بهشت می شود.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۳۱

وبراستی شیعیان تو برمنبرهایی از نور هستند
و حق در زبان و قلب و بین دو چشم توست...»^۱
ابن عباس نقل کرده که: «بهراستی جبرئیل خبر
آورد که علی و شیعیانش با شتاب تمام همراه با

۱. و روی ایضاً (الخوارزمی) فی مناقبه قال: روی الناصر للحق
بأسناده فی حدیث انه لما قدّم علی (رض) علی رسول الله (صلی الله
علیه وآله وسلم) لفتح خیبر، قال: لولا ان تقول فیک طائفة من امتی
ماقاتل النصارى فی المسيح (علیه السلام) لقلت فیک الیوم مقالا
لاتمر بملاً إلا اخذوا التراب من تحت قدمیک و من فضل طهورک
یستشفون به ولكن حسبک أن تكون منی بمنزلة هارون من موسى و
أنا منک ترثنی و أرتک إلا أنه لانی من بعدی و أنك تبرء ذمتی و تقاتل
علی سنتی و أنك فی الاخرة اقرب الناس منی و أنك أول من یرد علی
الحوض و أول من یکسی معی و أول داخل فی الجنة من امتی و إن
شیعتک علی منابر من نور و ان الحق علی لسانک و فی قلبک و بین
عینیک.» مذهب اهل البيت، صص ۲۷۷ و ۲۷۶.

محمد (صلی الله علیه واله وسلم) به سوی بهشت می روند.»^۱

ابن مغازلی شافعی در مناقبش به اسناد از پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) روایت کرده که فرمود: «هفتاد هزار از امتم بدون حساب وارد بهشت می شوند.» سپس متوجه علی (علیه السلام) شده و فرمود: «این ها شیعیان تو هستند و تو امام این ها هستی.»^۲

۱. و روی الخوارزمی ایضاً فی «مناقبه» فی حدیث طویل بسنده عن ابن عباس یرفعه: «إن جبرئیل اخبر أن علیاً یزفُّ هو و شیعته الی الجنة زفّامع محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)» مذهب اهل البيت، ص ۲۷۷.

۲. و روی ابن المغازی الشافعی فی مناقبه بسنده عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) قال: قال النبی (صلی الله علیه وآله وسلم): «یدخل

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۳۳

ابن مغزلی مالکی در مناقبش از ابن عباس روایت کرده که گفت: از رسول خدا (صلی الله علیه واله وسلم) از قول خدای متعال: «السابقون السابقون اولئک المقربون» (الایه) سؤال کردم: فرمود: جبرئیل به من گفت: منظور علی (علیه السلام) و شیعیانش هستند. این ها سبقت گیرندگان به بهشت می باشند. نزدیک به خداوند هستند. و این به جهت کرامت و لطف خدا درباره آنهاست»^۱.

من أمتی الجنة سبعون ألفاً لا حساب عليهم. ثم التفت الى علی (علیه السلام) فقال: «هم من شيعتك و أنت إما مهم»؛ مذهب اهل البيت، ص ۲۸۱.

۱. و روی ابن المغزلی المالکی فی مناقبه عن ابن عباس، قال: سألت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) عن قوله تعالى: «والسابقون السابقون اولئک المقربون - الایه» فقال قال لی جبرئیل: «ذلك علی و

رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم) به
علی(علیه السلام) فرمود: «چهار نفری که پیش از
دیگران وارد بهشت می شوند، من و تو و حسن
و حسین(علیهم السلام) هستیم. و فرزندان ما پس از ما،
و زنان ما به دنبال فرزندان ما، و شیعیان ما از چپ و
راست وارد بهشت می شوند.»^۱

شیعته هم السابقون إلى الجنة المقربون من الله لكرامته» مذهب اهل
البيت، ص ۲۸۳.

۱. و روی ابن الحجر فی «صواعقه المحرقة» له قال: اخرج الطبرانی
انه (صلی الله علیه وآله وسلم) قال لعلی (علیه السلام): «أول أربعة
یدخلون الجنة انا و أنت و الحسن و الحسين و ذریاتنا خلف ظهورنا و
ازواجنا خلف ذریاتنا و شیعتنا عن ایماننا و شمائلنا»؛ لماذا اخترت
مذهب الشيعة مذهب اهل البيت، صص ۲۸۵-۲۸۴.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۳۵

احادیث در مدح شیعه علی (علیه السلام) بسیار است و احادیث نبوی که افاضل از علمای سنت و جماعت در تألیفات و مسانید و صحاح خودشان، در مدح شیعه علی و اهل بیت او (علیهم السلام) آورده‌اند، فوق حدّ احصا و شمردن است...

این مطلب را با این سخن به پایان می‌بریم که شیعه فرقه و جماعتی مؤمن هستند که به تمام آنچه بر رسول خدا (صلی الله علیه و اله و سلم) نازل شده است، اعتقاد دارند و در تمام ادعاهایشان صاحب حق هستند؛ لکن اهل فساد عیوبی را به آنها نسبت دادند در حالی که از این عیوب دورند؛ به مانند دور بودن گرگ یوسف از یوسف. به کتاب‌ها و آثار آنها مراجعه کن تا به درستی گفتار ما پیبری...

کتاب آن گاه ... هدایت شدم

این کتاب تألیف دکتر سید محمد تیجانی سماوی است که سالهای متمادی بر مذهب مالک بن انس و ازاهل سنت و جماعت بود. آن چنان که خود نگاشته است، پس از تحقیق و بررسی در مذاهب خداوند او را به صراط مستقیم هدایت کرده و موفق شد وارد «فرقه ناجیه» مذهب شیعه شود. در این جا به برخی از آنچه درباره زندگی و چگونه شیعه شدنش نگاشته است، می پردازیم.

آغاز تحوّل

تردید در ادامه تحقیق

سه ماه حتی در موقع خوابیدن متحیر و سراسیمه بودم، اندیشه های گوناگون مرا بدین سوی

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۳۷

آن سوی می کشید و در دریای اوهام و پندارها
غوطه ورم می ساخت، و بر خود می هراسیدم از برخی
اصحاب که درباره تاریخشان به تحقیق می پرداختم
و تناقضهای شگفت انگیزی در رفتار و اعمالشان
می یافتم زیرا در طول زندگیم چنین پرورش یافته بودم
که باید اولیای خدا و بندگان شایسته اش را احترام و
تقدیس نمایم و گرنه هر که درباره آنها سخن بدی
بگوید یا اسائه ادبی بنماید، اذیت و آزار خواهد دید
هر چند آنها مرده باشند!

و در گذشته، در کتاب «حیة الحیوان الکبری»
نوشته «دمیری» خوانده بودم که: «شخصی عمر بن
خطاب را دشنام می داد، دوستانش در کاروان او را
هشدار می دادند و نهی می کردند. هنگامی که رفت

ادرار کند، یک مار سیاه او را نیش زد و در جا مرد، برای او قبری کردند که خاکش کنند، دیدند در قبر، مار سیاه بزرگی هست، قبر دیگری کردند و همچنین هرچه قبر می‌کنند، مار سیاه را می‌دیدند، یکی از عارفان به آن‌ها گفت: هر جا که می‌خواهید او را دفن کنید، پس اگر تمام زمین را برای او حفر کنید، همین مار سیاه موجود است زیرا کسی که حضرت عمر را دشنام می‌داده، خداوند می‌خواهد در دنیا قبل از آخرت او را عذاب نماید.^۱

وبدینسان خود را هراسناک و سرگردان می‌یافتم که در این بحث سهمگین وارد شده‌ام به‌ویژه

۱. کتاب «حیة الحیوان الکبری» نوشته دمیری، این داستان در بحث مار و عنوان «الأسود السالخ» دیده می‌شود.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۳۹

آنکه در مدرسه زیتونه آموخته بودم که بتحقیق، برترین خلفا ابوبکر صدیق و پس از او عمر بن خطاب فاروق است که خداوند بواسطه او بین حق و باطل جدا می‌سازد. و پس از او عثمان بن عفان ذوالنورین است که فرشتگان الهی از او خجالت می‌کشیدند، آنگاه نوبت به علی می‌رسد که دروازه شهر علم است و پس از او شش نفر دیگر از عشره مبشره هستند که پیامبر آنها را به بهشت بشارت داده و عبارتند از: طلحه، زبیر، سعد، سعید، عبدالرحمن و ابوعبیده، و پس از اینها نوبت به سایر اصحاب می‌رسد، و غالباً به ما یاد می‌دانند که با این آیه شریفه استدلال کنیم که می‌فرماید: «بین هیچ‌یک از رسولانش، فرق نمی‌گذاریم» و به همه اصحاب با

یک دید بنگریم و کوچک‌ترین خدشه‌ای را در مورد هیچ‌یک روا نداریم.

واز این روی بر خود ترسیدم و بسیار استغفار کردم و چندین بار تصمیم گرفتم، از بررسی درمانند این امور خودداری ورزم چراکه مرا نسبت به اصحاب رسول خدا بدبین می‌کند و در نتیجه در دینم تردید پیدا می‌کنم ولی در طول آن مدت و در خلال بحث با بعضی از علما، تناقض‌هایی یافتم که عقل آنها را نمی‌پذیرد و آنها شروع کردند هشدار دادن به من که اگر بحث خود را در احوال اصحاب ادامه دهم حتماً خداوند نعمتش را از من سلب کرده، هلاکم می‌سازد! و چون دشمنی آنان زیادتر شد و هرچه را گفتم تکذیب می‌کردند، کنجکاویم در رسیدن به

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۴۱

حقیقت مرا واداشت که دگربار، خود را وارد میدان بحث سازم، خصوصاً که در درونم نیروئی یافتم که مرا به شدت، به این وادی سوق می داد.

گفتگو با یکی از علما

به یکی از علمایمان گفتم: اگر معاویه بی گناهان را می کشت و نوامیس و اعراض مردم را هتک می کرد و با این حال درباره او قضاوت می کنید که اجتهاد کرد و به اشتباه رفت و لذا یک پاداش بیشتر ندارد! واگر یزید، فرزندان رسول خدا را کشت و اهل مدینه را قتل و عام کرد و مع ذلک، حکم به اجتهادش می کنید و اینکه در اجتهادش ره اشتباه را پیموده و لذا او را نیز یک پاداش است، پس چرا من اجتهاد نکنم در بحث و بررسی و این که نسبت به برخی از اصحاب، تردید

ودو دل باشم و بعضی را رسوا و مفتضح سازم و این بی‌گمان مقایسه نمی‌شود با کشتاری که معاویه و فرزندش یزید در مورد عترت پاک پیامبر روا داشتند، پس اگر به حق رسیدم دو اجر دارم و اگر اشتباه کردم تنها یک اجر دارم، در صورتی که اگر بر برخی از اصحاب خورده بگیرم، انگیزه‌ام دشنام و ناسزا و لعن نیست بلکه می‌خواهم به حقیقت دست‌یابم و گروه نجات یافته را از گروه‌های گمراه جدا و مشخص سازم و این وظیفه من و وظیفه هر فرد مسلمان است و خدا گواه است بر آنچه پنهان است و خود عالم و آگاه است به آنچه در درون سینه‌ها می‌باشد.

آن مرد عالم پاسخ داد:

- فرزندم! باب اجتهاد، مدت‌ها است بسته شده!

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۴۳

گفتم: کی آن رابسته است؟

گفت: ائمه چهارده گانه.

با خوشحالی گفتم: خدا را شکر، آن کس که آن را بسته است نه خداوند است و نه رسولش و نه خلفای راشدین که مأمور به پیروی از آنهایم، پس هیچ گناهی بر من نیست اگر اجتهاد کنم همانطور که آنها اجتهاد کردند.

گفت: تو نمی توانی اجتهاد کنی مگر اینکه هفده علم را بیاموزی، از جمله علم تفسیر، لغت، نحو، صرف، بلاغت، حدیث، تاریخ و.

سخنش را قطع کرده گفتم: من اجتهاد نمی کنم که احکام قرآن و سنت را برای مردم بیان کنم باینکه خود صاحب یک مذهب در اسلام باشم، نه خیر!

بلکه برای این منظور اجتهاد می‌کنم که بدانم چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است و برای شناخت اینکه حق با امام علی یا مثلاً با معاویه بود و این مقدار از آگاهی، هیچ وقت نیاز به فراگیری هفده علم ندارد و همین قدر کافی است که زندگی هردوی آنها و رفتارشان را بررسی کنم تا به حقیقت دست یابم. گفت: چه ارزشی برای تو دارد اگر آن را فهمیدی، «آنها امتی بودند که گذشتند و خود مسئول کارهایشان هستند و شما هم مسئول کارهای خود هستید و هرگز از آنچه آنها می‌کردند سؤال نمی‌شوید».

گفتم: در این آیه کلمه «لاتسألون» رابا فتح تاء

یابا ضم آن میخوانید؟

گفت: تُسالون، با ضم تاء.

گفتم: خدا را شکر، اگر با فتح تاء بود، بحث را خاتمه می‌دادم ولی حال که با ضمّه است، معنایش این است که خداوند ما را بازخواست نمی‌کند از آنچه آن‌ها مرتکب شدند، و این مانند سخن الهی است که می‌فرماید: «هر کس خود گرفتار کار خودش است» و می‌فرماید: «نیست برای انسان مگر آنچه خود تلاش کند». و همانا قرآن به ما اکیداً سفارش کرده است که از اخبار امت‌های گذشته باخبر شویم و از آن‌ها عبرت بگیریم، و اینکه خداوند داستان‌های فرعون، هامان، نمرود، قارون و دیگر امت‌های پیامبران گذشته را برای ما حکایت کرده، قطعاً برای سرگرمی نبوده است. بلکه برای این بوده که حق را از باطل به ما

بشناساند، و اما اینکه گفتی، این بحث چه اهمیتی برای من دارد؟ این بحث اهمیّت زیادی برای من دارد:

اولاً- برای اینکه ولیّ خدا را بشناسم و پیروی از او کنم و دشمن خدا را بشناسم و با او دشمنی نمایم و این چیزی است که قرآن از من خواسته بلکه بر من واجب کرده است.

ثانیاً- برای من مهمّ است که بدانم خدا را چگونه عبادت کنم و با فریضه‌ها و واجبات، به او تقرّب جویم و آن‌هم به گونه‌ای که خداوند واجب کرده است نه آن گونه که مالک و ابوحنیفه و دیگر مجتهدان می‌خواهند زیرا مالک را دیدم که معتقد به مکروه بودن «بسم الله» در نماز است در حالی که

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۴۷

ابوحنیفه آن را واجب می‌داند و دیگری نماز را بدون آن باطل می‌داند و چون نماز ستون دین است و اگر پذیرفته شد، دیگر اعمال پذیرفته می‌شود و اگر ردّ شد، سایر اعمال ردّ می‌شود، از این روی نمی‌خواهم که نمازم باطل باشد، و همچنین شیعیان معتقد به مسح پاها در وضو هستند در حالی که اهل سنت معتقد به شستن آنها می‌باشند و این در صورتی است که در قرآن می‌خوانیم: «سرها و پاهایتان را مسح کنید» و این آیه صراحت در مسح پا دارد، پس چگونه می‌خواهی - ای آقای من - که مسلمان خردمندی این قول را بپذیرد و قول دیگری را ردّ کند، بدون اینکه با بحث و استدلال همراه باشد.

گفت: می‌توانی از هر مذهبی، آنچه را خوشتر
می‌آید بگیری زیرا همه این‌ها مذهب‌هایی اسلامی
هستند و همه استمداد از رسول خدا— در رسیدن به
احکام— می‌کنند.

گفتم: می‌ترسم از جمله کسانی باشم که خداوند
درباره‌شان می‌فرماید:

«افرایت من اتّخذ الهه هواه و اضله الله علی
علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره
غشاوة و من یهدیه من بعد الله افلا تذکرون»^۱

— آیا ندیدی کسی را که خدای خود را، هوی
و هوس خویش قرار داده و خدایش وی را از روی
علم به گمراهی کشیده و برگوش و قلبش مهر نهاده

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۴۹

و بر دیده اش پرده افکنده است؟ و بجز خداوند چه کسی او را هدایت و راهنمایی می کند؟ پس چراپند و عبرت نمی گیرید؟

آقای من! من عقیده ندارم که تمام مذاهب برحق اند درحالی که یکی از آن ها چیزی را حلال و دیگری همان را حرام می داند، پس ممکن نیست چیزی در آن واحد، هم حلال باشد و هم حرام و پیامبر در احکامش مناقشه ای نیست زیرا وحی از قرآن است.

«و لوکان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً»^۱.

— و اگر از سوی غیر خدا بود پس در او اختلاف‌های زیادی می‌دیدند.

و از اینکه اختلاف‌های بسیاری در مذاهب چهارگانه وجود دارد، پس قطعاً از سوی خداوند نیست و از سوی پیامبرش هم نیست چراکه پیامبر مخالف قرآن سخن نمی‌گوید.

هنگامی که آن شیخ دانشمند، سخن مرا منطقی و پذیرفته دید، گفت:

ترا محض رضای خدا نصیحت می‌کنم، اگر در هرچه تردید داشته باشی، در خلفای راشدین تردید نداشته باش زیرا آن‌ها ستون‌های چهارگانه اسلام‌اند و اگر هر کدام سقوط کند، ساختمان ویران می‌گردد.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵۱

گفتم: استغفار کن سرور من! پس پیامبر کجا
است، اگر اینان استوانه‌های اسلام‌اند؟
پاسخ داد: رسول خدا، همان ساختمان است، او
کلّ اسلام است.

از این تحلیل تبسمی کردم و گفتم: یک‌بار
دیگر، از خدا طلب آمرزش کن آقای من! تو
- ناخودآگاه می‌گوئی که پیامبر نمی‌تواند پابرجا باشد
تا این چهار نفر نباشند! در حالی که خداوند می‌فرماید:
«هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق
لیظهره علی الدین کلّه و کفی بالله شهیدا»^۱.

— اوست خدائی که پیامبرش را باهدایت و دین
حق فرستاد تا دین او را بر تمام ادیان برتری بخشد، و
شهادت خداوند به تنهایی کافی است.

و هنگامی که محمد را برای رسالت و پیامبری
فرستاد، هیچ‌یک از این چهارتن و کسانی دیگر را با
او شریک قرار نداد. در این باره خود می‌فرماید:

«کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و
یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم مالم
تکونوا تعلمون»^۱.

— چنانکه برای شما پیامبری از خودتان
فرستادیم که آیه‌های ما را بر شما می‌خواند و تربیتتان

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵۳

می‌کند و کتاب و حکمت را به شما می‌آموزد و آنچه نمی‌دانسته‌اید به شما تعلیم می‌دهد.

گفت: این چیزی است که ما از امامان و علمایمان آموخته‌ایم و هرگز در دوران خودمان مانند شماها با علما بحث و گفتگو نمی‌کردیم، شما نسل جدید در هر چیز شک واردید می‌کنید و حتی در دین نیز شک می‌کنید و این از نشانه‌های آخرالزمان است که پیامبر «ص» فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود مگر بر بدسگالان و تبه‌کاران!»

گفتم: آقای من! برای چیست این همه گزافه‌گوئی؟ به خدا پناه می‌برم که در دین تردید داشته باشم یا تشکیک کنم، من که به خدای لاشریک له و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان دارم

و به سرورمان حضرت محمّد، بنده و فرستاده خداوند که افضل از تمام انبیاء و مرسلین و خاتم آنهاست ایمان دارم و همانا من از مسلمانانم، پس چرا مرا تهمت می‌زنید؟

گفت: بیش از این ترا متهم می‌سازم زیرا تو درباره سرورمان ابوبکر و سرورمان عمر نیز تردید داری درحالی که پیامبر(صلی الله علیه واله وسلم) می‌فرماید: «اگر ایمان امّتم را باایمان ابوبکر دردوکفّه ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می‌شود!»
و درحقّ عمر گفته است: «امّتم را برمن عرضه داشتند، دیدم پیراهنی در بردارند که تا سینه نمی‌رسد و عمر را برمن عرضه نمودند، دیدم پیراهنش سرزمین کشیده می‌شود! گفتند: تأویل این سخن چیست ای

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵۵

رسول خدا؟ فرمود: دین!« و تو امروز در قرن چهاردهم می‌آیی و در عدالت اصحاب بویژه ابوبکر و عمر، ایجاد شک و تردید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که اهل عراق، اهل کفر و انفاق اند؟

خدایا! من چه بگویم به این به ظاهر عالمی که غرور، او را وادار به گناه ساخته است و بجای بحث آرام، به سوی فتنه و آشوب میل کرده و در مقابل مردمی که به او ارادت دارند، شروع به تهمت زدن و افترا و شایعه‌پراکنی نموده است که آن‌ها هم از شدت خشم و عصبانیت، دیدگان‌شان قرمز و اخم‌هایشان درهم کشیده شد و در چهره هاشان شرّ و کینه نمایان گشت.

به سرعت به منزل رفتم و کتاب «الموطأ» امام مالک و کتاب «صحیح بخاری» را با خود برداشته و به

سوی او شتافتم و گفتم: آقای من! آنچه مرا به شک و تردید درباره ابوبکر واداشت، شخص پیامبر اسلام بود و درحالی که کتاب «الموطا» را می‌گشودم، روبرویش گذاشتم که در آن مالک روایت کرده بود که پیامبر «ص» به شهدای «احد» فرمود: «بر ایمان اینان گواهی می‌دهم» ابوبکر صدیق عرض کرد: ای رسول خدامگر ما برادران آنان نیستیم؟ مگر ما مانند آنها اسلام نیاوردیم و جهاد نکردیم؟ پیامبر (صلی الله علیه و اله وسلم) فرمود: «آری! ولی نمی‌دانم پس از من چه بدعت‌ها در دین می‌گذارید»؟.

پس ابوبکر گریست و باز هم گریست و گفت:
 «ماپس از تو خواهیم بود».^۱

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵۷

و آنگاه صحیح بخاری را گشودم که در آن آمده

بود:

عمر بن خطاب بر حفصه وارد شد که اسماء بنت عمیس نزد او بود، وقتی اسماء را دید گفت: این کیست؟ حفصه گفت: اسماء بنت عمیس. عمر گفت: این همان زن حبشی، زن دریائی است! اسماء گفت: آری! عمر گفت: در هجرت، بر شما سبقت جستیم، پس ما به رسول خدا از شما سزاوارتریم. اسماء خشمگین شده گفت: نه به خدا قسم، شما همراه پیامبر بودید و او گرسنه‌هایتان را اطعام و ناداناتان را پند می‌داد و ما در خانه‌ای در سرزمین دشمنان در حبشه بودیم ولی قلوبمان با خدا و پیامبرش بود، به خدا قسم هرگز غذائی را نخوردم و آبی را نیاشامیدم

مگر اینکه پیامبر خدا «ص» را یاد می‌کردم یا اینکه همواره مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتم و با ترس و وحشت می‌زیستم. و من این سخنان را برای پیامبر نقل خواهم کرد بدون اینکه کم و زیاد کنم و از او خواهم پرسید و هنگامی که نزد پیامبر «ص» آمد عرض کرد: ای رسول خدا! عمر چنین و چنان گفت.

حضرت فرمود: چه پاسخش دادی؟

عرض کرد: چنین و چنان گفتم.

حضرت فرمود: اوبه من سزاوارتر از شما نیست

و همانا او و اصحابش یک هجرت بیشتر نداشتند ولی شما اهل کشتی دو هجرت داشتید.

اسماء گوید: ابوموسی و اصحاب کشتی را دیدم

که همواره می‌آمدند و درباره این حدیث از من

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۵۹

می‌پرسیدند و هیچ چیز درد دنیا برای آنان جالب تر
وارزنده تر از این سخن پیامبر «ص» در حق آنها نبود.^۱
پس از اینکه آن شیخ عالم و دیگر حاضران،
احادیث را خواندند، چهره هاشان تغییر کرد و شروع
کردند به یکدیگر نگرستن و منتظر آن عالم شدند که
خود او سخت شگفت زده شده بود و چاره ای
نداشت جز اینکه ابروهایش را به علامت تعجب
بالا برده و گفت: پروردگارا، بر علمم بیفزای.

سپس گفتم: حال اگر شخص پیامبر «ص»
نخستین کسی باشد که درباره ابوبکر تردید دارد و به
نفع او گواهی ندهد زیرا نداند که پس از او چه کار
خواهند کرد، و اگر رسول خدا «ص» اقرار به برتری

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۳۸۷، باب غزوه خیبر.

عمر بن خطاب نسبت به اسماء بنت عمیس ننماید بلکه اسماء را بر او برتری بخشد، پس من حقّ دارم شک کنم و هیچ کس را برتری ندهم تاآنکه حقّ را جستجو کرده و آن را بیابم، و معلوم است که این دو حدیث، تمام احادیثی را که درباره ابوبکر و عمر واردشده، باطل می سازند زیرا این حدیث ها نزدیک تر به واقعیت و حقیقت است تا آن احادیث فضیلت که ادعا می شود.

حاضرین گفتند: چطور؟

پاسخ دادم: زیرا پیامبر «ص» شهادت درباره ابوبکر نداد و فرمود: نمی دانم پس از من چه کارهایی می کنید! و این کاملاً منطقی است و قرآن و تاریخ نیز گواهی داده است که پس از او، تغییر و تبدیل

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۶۱

کردند (احکامش را) و از این روی بود که ابوبکر گریه کرد زیرا سخن پیامبر را تبدیل نموده و حضرت زهرا دختر پیامبر را به خشم آورد و این قدر در دین بدعت نهاد تا آنجا که قبل از وفاتش پشیمان شد و آرزو می کرد ای کاش انسان نمی بود. و اما آن حدیث که می گوید: اگر ایمان امّتم را با ایمان ابوبکر در ترازو قرار دهند، ایمان ابوبکر سنگین تر می شود، بدون شک باطل و غیر معقول است و هرگز ممکن نیست کسی که چهل سال از عمرش را در شرک و بت پرستی گذرانده، ایمانش سنگین تر باشد از تمام امّت محمّد (صلی الله علیه واله وسلم) باینکه در میان آنها اولیای شایسته خدا و شهیدان و امامانی که تمام عمرشان را در جهاد و پیکار در راه خدا صرف کرده اند، وجود

دارد، از آن گذشته ابوبکر کجا و این حدیث کجا؟ اگر واقعاً این حدیث درست بود هرگز در واپسین روزهای زندگی اش آرزوی بشر نبودن نمی کرد. واگرایمانش برتر از ایمان امت بود، هرگز فاطمه دختر پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) و سرور زنان جهان، بر او خشمگین نمی شد و پس از هر نمازش علیه او دعا نمی کرد.

آن عالم هیچ پاسخی نمی داد ولی برخی از حاضرین گفتند: به خدا این آدم، ما را هم به تردید انداخت. آنجا بود که آن عالم لب به سخن گشوده، رو به من کرد و گفت: همین را می خواستی؟ همه این ها را در دینشان به شک و تردید انداختی! ولی ناگهان یکی از خود آنان به او پاسخ داد: حق با او

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۶۳

است، ما در طول زندگی مان یک کتاب را به طور کامل نخوانده‌ایم و کورکورانه شمارا پیروی کرده و از شما تبعیت نمودیم و اکنون بر ما روشن شد که آنچه این حاجی می‌گوید، درست است، پس بر ما لازم شد که بخوانیم و بحث کنیم!! و برخی دیگر از حاضرین نیز با او هم صدا شدند و این یک پیروزی برای حق و حقیقت بود، و این پیروزی با زور سرنیزه به دست نیامده بلکه با چیره شدن عقل و دلیل و برهان به دست آمده بود.

«و شما هم برهان و دلیل خود را بیاورید، اگر راست می‌گویید.»

همین انگیزه شد و مراتشویق کرد که وارد چنین بحث‌هایی شوم و به نام خدا ورسولش در رابرویی

خود بگشایم به امید اینکه خداوند مرا توفیق دهد
وراهنمائی ام نماید چرا که او خود وعده هدایت به
کسانی داده است که در جستجوی حقّ اند و او هرگز
وعده‌اش را تخلف نمی‌کند.

بحث و بررسی ام با دقت فراوان سه سال تمام
به طول انجامید زیرا هر چه می‌خواندم دوباره آن را
تکرار می‌کردم و گاهی ناچار می‌شدم، از اول صفحه
تا آخرش را مطالعه نمایم.

کتاب «مراجعات» امام شرف‌الدین را خواندم و
چندین بار مراجعه کردم و به حقّ، این کتاب افق‌های
تازه ای را جلوی رویم باز کرد که سبب هدایت‌م شد و
قلبم را برای محبّت و مودّت اهل بیت گشود.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۶۵

کتاب «الغدیر» نوشته شیخ امینی را مطالعه کردم
وسه بار آن را تکرار نمودم زیرا در آن حقایق روشن
و آشکار و محکمی می‌دیدم. و کتاب «فدک فی
التاریخ» تألیف سید محمدباقر صدر و کتاب «سقیفه»
نوشته شیخ محمدرضا مظفر را خواندم و از این دو
نیز به اسراری پوشیده آگاه شدم، و کتاب «نص و
اجتهاد» را خواندم که از آن، بر یقینم افزوده شد.
سپس کتاب «ابوهریره» نوشته شرف‌الدین و «شیخ
المضیره» نوشته شیخ محمود ابوریّه مصری خواندم
و فهمیدم به اینکه اصحابی که پس از رسول خدا «ص»
در دین تغییر دادند بر دو قسم اند: یک گروه احکام را
با زور و قدرت و فرمانروائی تغییر داد و گروه دوم با

وضع وجعل احادیث دروغ ونسبت دادن آنها به رسول خدا(صلی الله علیه واله وسلم).

آنگاه کتاب «الامام الصادق و المذاهب الاربعه» تألیف اسد حیدر را مطالعه کردم و فرق بین علم موهب و علم اکتسابی را دانستم و همچنین فرق بین حکمت الهی که به هر که می خواهد عطا می کند و بین ادعای علم و دانش و اجتهاد به رأی که امت را از روح اسلام دور ساخته، فراگرفتم.

سپس کتاب های دیگری از آقایان: سید جعفر مرتضی عاملی، سید مرتضی عسگری، خویی، طباطبائی، شیخ محمدامین زین الدین، فیروزآبادی، ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه اش و کتاب «الفتنة الكبرى» طه حسین را مطالعه کردم. و از

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۶۷

کتاب‌های تاریخ: تاریخ طبری، تاریخ ابن اثیر، تاریخ مسعودی و تاریخ یعقوبی و کتاب‌های دیگری را خواندم و قانع شدم که شیعه امامیه بر حقّ اند، پس شیعه شدم و با لطف الهی، در کشتی اهل بیت سوار شدم و به ریسمان ولایتشان چنگ زدم زیرا با عنایت حضرت حق، بجای بعضی از اصحاب که ارتداد و به قهقرا بازگشتنشان برآیم ثابت شده بود، و جز عده کمی از آنان، دیگران نجات نیافته بودند، اکنون به ائمه اهل بیت پیامبر که خداوند آنان را از هر رجس و ناپاکی به دور کرده و پاکشان نموده است و محبت و ولایتشان را بر تمام مردم، فرض و واجب دانسته، رسیده بودم و به آنان پیوسته بودم.

و شیعه آنطور که برخی از علمای ما ادعا می‌کنند، فارسیان و مجوسیانی نیستند که عمر مجد و عزّت و عظمتشان را در جنگ قادسیه شکست و از این روی آنان را دشمن داشته و کینه شان رابه دل می‌گیرند.

و این نادانان و جاهلان را پاسخ دادم که تشیّع و پیروی از اهل بیت پیامبر، مخصوص فارس و ایرانیان نیست بلکه شیعیان در عراق، حجاز، سوریه و لبنان نیز وجود دارند و همه این‌ها عرب‌اند و همچنین شیعیان در پاکستان، هند، آفریقا و آمریکا هستند و همه این‌ها نه عرب‌اند و نه فارس.

و اگر شیعه را منحصر در ایرانیان بدانیم، حجّت علیه ما قاطع تر می‌شود زیرا درمی‌یابیم که ایرانیان

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۶۹

معتقد به ائمه دوازده‌گانه‌اند درحالی‌که این امامان همه از عرب و از قریش و بنی هاشم، خاندان پیامبر هستند، پس اگر ایرانیان متعصب و ناسیونالیست بودند اعراب را دشمن می‌داشتند — همان‌گونه که بعضی ادعا می‌کنند — و بی‌گمان سلمان فارسی را امام خود قرار می‌دادند چراکه او ایرانی است و یکی از بزرگان اصحاب نیز می‌باشد که شیعه و سنی به قدر و منزلتش اقرار و اعتراف دارند.

ولی از آن سوی می‌بینیم که اهل سنت، درامات خود، پیروی از ایرانیان کرده‌اند چراکه بیشتر امامانشان از فارس است مانند ابوحنیفه، امام نسائی، ترمذی، بخاری، مسلم، ابن ماجه، رازی، امام غزالی، ابن سینا، فارابی و بسیاری دیگر که اکنون جای بحث

آن نیست، پس اگر شیعیان از فارس بوده و عمر بن خطاب را رد می‌کنند که مجد و عظمتشان را درهم شکسته است، چگونه تفسیر می‌کنیم مخالفت شیعیان عرب و غیر ایرانی را با او، لذا این ادعا، مستند به هیچ دلیل درستی نیست، بلکه اینان که با عمر مخالفت می‌کنند به این دلیل است که او نقش مهمی را در دور کردن امیرالمؤمنین حضرت علی بن ابی طالب از خلافت، پس از رسول خدا (صلی الله علیه و اله وسلم) بازی کرد که در نتیجه چه فتنه‌ها و مصیبت‌ها و محنت‌ها بر این امت باریده و کافی است که پرده از دیدگان هر پژوهنده آزاده ای بالا رود تا حقیقت برای او روشن شده و آنگاه، بی‌آنکه هیچ دشمنی از پیش داشته، با او مخالف گردد.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷۱

ولی شیعیان ثابت قدم مانده، صبر کردند و استقامت ورزیدند و به حق دست یازیدند و تا امروز تاوان این صبر و استقامت را پرداخته و در برابر سرزنش‌های هیچ سرزنش‌کننده‌ای، ترس و واهمه به خود راه نمی‌دهند، و من قاطعانه می‌گویم اگر هر یک از علمای ما با علمای آن‌ها بنشینند و بحث و مجادله کند، از بحث خارج نمی‌شود مگر اینکه به همان هدایتی که آن‌ها از آن برخوردارند، بهره‌مند خواهد شد.

آری! من راه بهتر را یافته بودم و خدای را سپاس می‌گویم که به این راه، مرا رهنمون ساخت و بی‌گمان اگر هدایت الهی نبود، هرگز در این مسیر هدایت نمی‌افتادم خدای را حمد و سپاس بی‌پایان که

مرا بر گروه نجات یافته، راهنمائی کرد، همان گروه (فرقه ناجیه) که با شوق و شعف در جستجویش بودم و اکنون هیچ شک و دودلی برایم باقی نمانده که تمسک به علی و اهل بیت، دست زدن به عروه الوثقی و ریسمان محکم الهی است که هرگز گسسته نمی شود و روایت های نبوی بسیاری به راین دلالت دارد که مورد اجماع و اتفاق نظر مسلمانان است، و اصلاً عقل به تنهایی کفایت می کند برای کسی که واقعاً به حق و حقیقت گوش فراداده و در پی رسیدن به آن است، زیرا علی (علیه السلام) داناتر و شجاع تر از همه اصحاب - به اجماع امت - بود، و همین ویژگی به تنهایی کافی است که دلالت بر شایستگی و

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷۳

احقیّت آن حضرت - نه دیگران - برای خلافت داشته باشد. خداوند می فرماید:

«و قال لهم نبیهم انّ الله قد بعث لكم طالوت ملكا، قالوا انّی یكون له الملك علينا ونحن احقّ بالملك منه ولم یؤت سعةً من المال، قال انّ الله اصطفاه علیکم وزاده بسطةً فی العلم و الجسم، والله یؤتی ملكه من یشاء والله واسع علیم»^۱.

- پیامبرشان به آنها گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی برای شما فرستاده است، گفتند: او از کجا بر ما پادشاهی کند که ما شایسته تریم از او و او را چندان پولی نیست. گفت: خداوند او را بر شما برگزیده و به او دانش بیشتر و نیروی جسمی افزون تر

۷۴ / گزیده ای از دو کتاب

بخشیده و خداوند ملک خویش را به هر که بخواهد
می دهد و الله وسعت بخش ودانا است.

رسول خدا فرمود:

«علی از من است و من از اویم و او ولی هر
مؤمنی پس از من است».^۱

و امام زمخشری در چکامه و خود چنین
می سراید:

«شک و اختلاف بسیار شد، و هر کس ادعا
می کند که خود بر صراط مستقیم استوار است، پس
من به «لا اله الا الله» دست یازیدم و محبت و علاقه ام
به احمد (صلی الله علیه واله وسلم) و علی

۱. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۶۹۶، خصایص نسائی، ص ۸۷.

مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۱۰.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷۵

(علیه السلام) است، واگر سگی به محبت و دوستی اصحاب کهف رستگار شد، چگونه من با داشتن محبت اهل بیت پیامبر، تیره روز و بی نوا گردم».

آری، من به حمد و لطف الهی، جایگزین را یافتم، و پس از پیامبر، پیروی نمودم از امیرمؤمنان و سرور و سالار اوصیا و رهبر پاک سیرتان، قهرمان میدانهای جهاد، امام علی بن ابی طالب و همچنین از دو سرور جوانان اهل بهشت و دو گل خوش بوی پیامبر امام ابو محمد حسن الزکی و امام ابو عبدالله الحسین و از پاره تن مصطفی، دودمان نبوت و مام امامان و معدن رسالت و آن کس که پروردگار عزّ و جلّ، از خشمش به خشم می آید، سرور زنان جهان، حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهم اجمعین.

و امام مالک را با استاد امامان اهل سنت و معلّم
امت، حضرت امام جعفر صادق، جایگزین نمودم.
و به نه امام معصوم از ذریّه امام حسین، امامان
و رهبران مسلمانان و اولیای شایسته پروردگار
جهانیان، پیوستم.

واصحابی که به قهقرا بازگشتند امثال معاویه و
عمرو بن - العاص و مغیره بن شعبه و ابوهریره
و عکرمه و کعب الاحبار و دیگران را با اصحاب
سپاسگزاری که پیمان پیامبر را نشکستند، مانند
عمار بن یاسر و سلمان فارسی و ابوذر غفاری و
مقداد بن اسود و خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین) و ابی
بن کعب و ... تبدیل نمودم. و خدای را بر این
بیداری و تشیّع، حمد و سپاس فراوان.

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷۷

و علمای قومم را که اذهان ما را از حرکت و رشد متوقف ساخته و ما را به غفلت فرو برده بودند و بسیاری از آنان، تابع و پیرو سلاطین و حاکمان زورگوی زمان بودند، با علمای پاک سرشت شیعه ای که هرگز روزی باب اجتهاد را بر روی خود نبسته و در برابر فرمانروایان و پادشاهان ستمگر خم نشده و ثابت قدم و پابرجای ماندند، تعویض نمودم.

آری! اندیشه های خشک جاهلی را که ایمان به گفته های ضد یکدیگر داشت، با اندیشه های روشن و پیشرفته و آزاده ای که ایمان به دلیل و حجت و برهان دارد، جایگزین کردم، و مغزم را از گمراهیهای بنی امیه که در طول سی سال، آن را ناپاک کرده بود، با عقیده معصومین که خداوند آنها

را از هر رجس و پلیدی به دور دانسته و آنان را پاک و منزّه کرده، در این مانده از زندگی، شستشو داده و پاک کردم.

بارالها! ما را بر عقیده آنان نگهدار و بر سنت و شیوه زندگیشان بمیران و در روز رستاخیز همراه با آنان محشورمان بگردان چرا که پیامبر «ص» می فرماید:

«انسان با هر که دوست داشته باشد، محشور

می شود».

وبدینسان به اصل خود باز می گردم چرا که پدر و عموهایم از شجره نامه ما سخن میراندند و می گفتند که طبق شناختشان، از ساداتی بوده اند که تحت فشار و اختناق عباسیان از عراق فرار کرده و

دوره دوازدهم، شماره دهم / ۷۹

به شمال آفریقا پناه آورده و در تونس زیستند که آثارشان تا به امروز موجود است.

و هم اکنون در شمال آفریقا بسیاری مانند ما هستند که به نام «اشراف» معروف اند زیرا از تبار پاک پیامبرند هر چند در تاریکی های ضلالت امویان و عباسیان، سرگردان شده و ره گم کردند و چیزی از حقیقت برای آنان نمانده جز احترام و تقدیر مردم، به خاطر نسبت و انتسابشان. پس باز هم خدای را حمد و سپاس براین هدایتش، خدای را سپاس بر بیداریم و روشن شدن دیده ام و قلبم و دریافت حقیقت.

پایان